بررسی و مقایسه‌ی تطبیقی بن‌مایه‌های فکری در اشعار محمدحسین بهجت تبریزی «شهریار» و رابرت لی فراست با تأکید بر الهیات، فلسفه، عشق

لیلا سلیمانزاده[1]، دکتر محمدرضا شادمنامن[2]، دکتر کیان پیشکار[3]

تاریخ دریافت:۹۵/۱/۱۸
تاریخ پذیرش:۹۵/۱/۲۵

چکیده

ادبیات تطبیقی یا هم‌سنجی، شاخه‌ای از نقد ادبی است که از روابط ادبی ملل و زبان‌های مختلف و از تعامل میان ملّت‌ها با یکدیگر سخن می‌گوید و به دیگر سخن ادبیات تطبیقی بازشناخت خود از زبان دیگری است. بر اساس این تعریف در این پژوهش سعی شده است تشابه و تفاوت طرز تفکر و اندیشه‌های دو شاعر معاصر ایرانی و آمریکایی یعنی محمدحسین بهجت تبریزی (۱۳۶۷ـ۱۲۸۵) و رابرت لی فراست (۱۹۶۳ـ۱۸۷۴) بررسی شده تا هم نوعی ارتباط فرهنگی میان ادبیات معاصر ایران و آمریکا برقرار کرده و هم تأثیر هر یک بر دیگری را مورد بررسی قرار دهد؛ و به این ترتیب جایگاه شعری هر یک از این شاعران بزرگ با تأکید بر الهیات و فلسفه، طبیعت، عشق و وطن مشخص گردد. چرا که در نگاه اول در کلام استاد شهریار به‌عنوان شاعر معاصر شرق و رابرت لی فراست به‌عنوان شاعر غرب ازلحاظ توجه به زندگی ساده‌ی روستایی ـ عشق و نیز افکار فلسفی و عرفانی تشابهاتی به چشم می‌خورد؛ و این عوامل باعث شده تا هم نوعی تخیلی شیرین به اشعار این دو شاعر حاکم شود و هم شعرشان ساده و نزدیک به فهم عامه مردم باشد و در دل و روح مردم تأثیر عمیق بگذارد و نام و آوازه‌ی شهریار و فراست را علاوه بر ایران و آمریکا به خارج از مرزهای این دو کشور نیز ببرد.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، شهریار، رابرت لی فراست، الهیات، فلسفه، عشق.

---

۱ –کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال. خلخال. ایران leilasoleymanzadeh@gmail.com
۲ – استادیار و عضو هیئت علمی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال. خلخال.ایران.
۳– عضو هیات علمی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم.جهرم. ایران.

مقدمه

ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از ادبیات است که ظاهراً ادبیات کشورهای مختلف جهان را بیشتر با تأکید بر نفوذ موضوع‌ها و روش‌های ادبی که به نهضت‌های بزرگ فکری منجر شده است بررسی می‌کند یا به تعبیری دیگر موضوع آن بحث «روابط و تأثیرات ادبی» دو کشور است. درواقع ادبیات تطبیقی به‌طور اساسی از زمانی مطرح شد که ارتباط بین ملت‌ها گسترش یافت و رفت‌وآمدها فزونی گرفت. موضوع ادبیات تطبیقی اصولاً عبارت است از مطالعه‌ی «روابط جانداری» که بین ادبیات کشورهای مختلف جهان وجود دارد. در واقع مقصود از ادبیات تطبیقی مقایسه و مطابقه‌ی ساده و مطلق نیست بلکه توجه ویژه معطوف به آن است که موضوع‌ها و روش‌های تفکر ادبی چگونه در هم نفوذ کرده یا از یکدیگر منشعب و یا با هم ادغام شده و نهضت‌های بزرگ فکری را به وجود آورده‌اند.(صفاری، ۱۴۲:۱۳۵۷)

مرز میان ادبیات یک کشور با کشورهای دیگر در قلمرو پژوهش‌های تطبیقی زبان است.

این پژوهش به بررسی اشعار محمدحسین بهجت تبریزی (شهریار) شاعر ایرانی و رابرت لی فراست شاعر آمریکایی ازنظر وجود بن‌مایه‌های فلسفی، الهیات و عشق پرداخته است. مطالعه‌ی تطبیقی چنین آثاری که رابطه‌ی فرهنگی میان دو شاعر وجود ندارد را می‌توان ادبیات مقابله‌ای نامید که ذیل روش‌های نقد تطبیقی جای دارد. با توجه به این‌که این بن‌مایه‌ها در اشعار هردو شاعر به چشم می‌خورد و نوعی نزدیکی و قرابتی بین شخصیت و نوع زندگی این دو شاعر احساس شد و نیز تأیید استادان گروه ادبیات فارسی و ادبیات انگلیسی، مهم، جدید و جالب به نظر می‌رسد. ولی در این بین نباید مضمون یا تم Theme و مایه غالب یا موتیف Motif با موضوع Subject را اشتباه گرفت که در این اثر موضوع مورد بحث ما همان تم یا مضمون است که از آن به‌عنوان جان کلام و درون‌مایه نیز تعبیر می‌شود و دریافت و تجربه شخصی شاعر

است که به‌راحتی قابل تشخیص نیست و مستلزم خواندن تمام یک شعر است تا بتوان بن‌مایه آن را تشـــخیص داد. این مضامین را نیز می‌توان با اســـتفاده از روش تطبیقی در آثار ادبی ملل مختلف مورد مطالعه قرار داد.

پیشینه

تاکنون کتاب یا پایان‌نامه‌ای مســـتقل در این موضوع نوشـــته نشده‌است اما کتاب و مقالات جداگانه‌ای پیرامون آثار و اشـــعار این دو شاعر (شهریار و فراست) نوشته‌شده است که در ذیل چند نمونه از آن‌ها را شرح می‌کنم:

ـ احمد کاویان‌پور کتابی تحت عنوان «زندگی ادبی و اجتماعی شـــهریار» نوشته‌اند که زندگانی پرتلاطم استاد شهریار از کودکی و تحصیل ایشان تا قصه شیفتگی و عشق مجاز او که بعدها به معرفت ایشـــان انجامید تا داستان خواب معروف آیت‌الله مرعشی نجفی را شامل است.

ـ وحید ســـبزیان‌پور مقاله‌ای تحت عنوان «نقد و تحلیل برخی از مضامین مشترک فارسی و عربی» در اشعار شهریار نوشته‌اند که تأثیر اندیشه‌های پیشینیان در شهریار را موردبررسی قرار داده است.

ـ یعقوب نوروزی مقاله‌ای تحت عنوان «در شـــهر خیال شـــهریار» دارند که صور خیال و تصویرپردازی‌های شـــهریار که حاصل تجارب شـــخصی و زندگی روســـتایی ایشان بود را موردبررسی قرار داده‌اند.

ـ باقر صدری‌نیا مقاله‌ای تحت عنوان «رمانتیســـم در شعر شهریار» نوشته است که در آن شهریار را نه به عنوان شاعری سنت‌گرا معرفی کرده بلکه گفته است شهریار با شناخت، ارزیابی و نقادی شیوه‌های ادبی هر آنچه را که خوب می‌داند در شعر خویش بکار گرفته است.

ـ محمدتقی ســبکدل در کتابی با عنوان ستایش ائمه معصومین در شعر شهریار از عشق و ارادت ایشان به اهل‌بیت (ع) سخن گفته است.

و نیز درباره‌ی رابرت فراست:

ـ بهروز حاجی محمدی کتاب «انسان در اشعار رابرت فراست» را نوشته است که در آن انسان مدام در حال کشمکش با طبیعت است.

ـ فتح‌اله مجتبایی «ترجمه اشعار و زندگی‌نامه‌ی رابرت فراست» را نگاشته و در آن از زندگی و آثار و افکار فراست سخن گفته است.

ـ بهرام مقدادی مقاله‌ای تحت عنوان «فراســت شاعر زمزمه‌ی جویباران» را نوشته است تصویرسازی را یکی از ویژگی‌های شعری رابرت فراست معرفی کرده است.

ـ ســیروس شمیسا در مقاله‌ای با عنوان «سفر به فراســو» به مقایسه افکار و اشعار سهراب سپهری و رابرت فراست پرداخته است.

ـ ضیاء قاسمی مقاله‌ای با عنوان «رابرت فراست شاعر طبیعت و زندگی» دارد که به تشریح زندگانی و افکار و اشعار فراست پرداخته و او را شخصیتی جستجوگر معرفی کرده، اشعارش را سرشار از طنز و ایهام می‌داند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بررسی مفهوم ادبیات تطبیقی

ارتباط گســترده با سایر کشــورها و کنجکاوی روزافزون انســان متجدد، مبحث تازه‌ای وارد قلمرو ادبی کرده اســت و آن «ادبیات تطبیقی» اســت که عبارت باشــد از مقایســه و سنجش ادب ملی با ادب ســرزمین‌های دیگر. در واقع امروزه رابطه‌ی همه‌جانبه‌ای که با دنیا ایجادشــده، ادب ملی را به‌درســتی نمی‌توان درک کرد، مگر آنکه کم‌وبیش آگاهی از آثار برجســته‌ی ادب جهانی حاصل‌شــده باشــد. یک شبکه ارتباطی میان فکر و ادب جهانی بوده است که آشنایی با آن چشم ما را به روی ادب

خود بازتر می‌کند (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۶: ۲۶۶).

ادب تطبیقی در واقع عبارت است از تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف جهان، پژوهنده‌ای که به تحقیق در این رشته اشتغال دارد مثل آن است که در سرحد قلمرو زبان قومی به کمین می‌نشیند تا تمام مبادلات و معاملات فکری و ادبی را که بین آن قوم و اقوام دور و نزدیک دیگر روی می‌دهد تحت نظارت و مراقبت خویش بگیرد. پیداست که حاصل تحقیق او با میزان دقت و مراقبتی که در این تحقیق به‌کار بندد مناسب خواهد بود؛ بنابراین شاید بتوان گفت که در ادب تطبیقی آنچه موردنظر محقق و نقاد هست نفس اثر نیست بلکه تحقیق در کیفیت تجلی و انعکاسی است که اثر ادبی قومی در ادب قوم دیگر پیدا می‌کند. به عبارت دیگر آنچه در ادب تطبیقی موردتوجه و نظر اهل تحقیق است آن تصرف و تدبیری است که هر قومی در آنچه از آثار ادبی قوم دیگر اخذ و اقتباس می‌نماید اعمال می‌کند، بنابراین وقتی سخن از اخذ و اقتباس و تقلید و نفوذ در میان می‌آید، ادعا می‌شود که نویسنده و شاعر قومی مضامینی را از نویسنده و شاعر قومی دیگر اخذ و تقلید کرده است. درواقع این بیان متضمن این است که نویسنده و شاعر قومی چگونه با مضامین و آثار قوم دیگر مقابله کرده و آن آثار را چگونه و به چه نحوی تلقی نموده است (زرین‌کوب، ۱۳۹۲: ۱۲۶ـ۱۲۵). طی نیم‌قرن، ادبیات تطبیقی راهی دراز پیمود: از فرانسه برخاست، به کشورهای هم‌جوار رفت و سپس روانه‌ی سرزمین‌های دوردست گردید (حدیدی، ۱۳۷۳: ۴).

در طول تاریخ بشری همیشه مفاهیم و مطالبی بوده‌اند که ذهن بشر را به خود مشغول داشته‌اند از عشق و عرفان گرفته تا طبیعت و زندگی و مرگ و... این مفاهیم و مضامین خاص یک ملّت و یک محیط خاصی نبوده‌اند. عشق در شرق همان مفهوم عشق در غرب را دارد ولی نوع و نحوه‌ی ابراز آن در فرهنگ‌های مختلف تفاوت

دارد کــه ادبیــات تطبیقی مجال ظهور و بروز این مفاهیم را در جوامع و افکار مختلف بشــری نشــان می‌دهد. به‌شــرط آنکه این بررسی‌ها و مقایســه‌ها به‌دور از تعصّبات و خودبزرگ‌بینی‌ها باشد یعنی در اوج بی‌طرفی و خصومت.

اهداف و اهمیت پژوهش‌های تطبیقی

رشــته ادبیات تطبیقی یکی از شــاخه‌های علوم انسانی است که اهمیت آن روز به روز رو به فزونی دارد و هر روز شاهد راه‌اندازی گروه‌ها، مراکز پژوهشی، انجمن‌های ملی و نشریات تخصصی ادبیات تطبیقی در کشورهای مختلف به‌خصوص در طول دو دهه‌ی اخیر بوده‌ایم. این گسترش در کشورهای آسیایی و عرب‌زبان بسیار چشم‌گیرتر بوده است (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۱۷). از فواید ادبیات تطبیقی، توانایی و مهارت ویژه‌ای اســت که در اختیار پژوهشــگر می‌نهد تا بتوانند هر آنچه را که اصیل و بومی است از اندیشه‌ها و فرهنگ‌های بیگانه بازشناسد (ندا، ۱۳۸۳: ۱۰۳). در جهان متلاطم امروزی ادبیات تطبیقی با تأکید بر اومانیسم جهانی و تعامل بین فرهنگی در سیاست خارجی و صحنه‌ی بین‌المللی حرف برای گفتن دارد چه‌بسا که در درازمدت بیش از علم سیاست کارایی داشته باشد (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۲۶).

ادبیات تطبیقی یک علم نوین و ســالمی اســت که بی‌شک در آینده باعث نزدیکی هرچه بیشــتر فرهنگ‌ها و ملّت‌ها خواهد شــد ولی این امر مستلزم توجه بیشتر و نیز داشــتن آگاهی کافی از این علم و نحوه‌ی به‌کارگیری درســت آن از سوی دوستداران ادبیات جهان اســت و نیز کسی که به این کار می‌پردازد باید که از آن فرهنگ و زبانی که می‌خواهد آن را با فرهنگ و زبانی دیگر مقایســه کند اطلاعات درســت و دقیقی داشــته باشد. تا تحقیق و نوشته‌هایش درست باشد و بتواند سره را از ناسره به‌درستی بشناســاند و خوانندگان را در انتخاب بهترین‌ها بیشــتر رهنمون شــود؛ و گلچینی از

زیباترین و بهترین اندیشه‌ها و تفکرات انسان را ارائه دهد.

بررسی تطبیقی الهیات در اشعار استاد شهریار و رابرت لی فراست

الهیات یا معرفت‌ورزی درباره‌ی خدا در اشعار هردو شاعر وجود دارد، استاد شهریار و رابرت فراست هر دو در اشعار خویش از خدا و شناخت او و نیز خصوصیات ایشان سخن گفته‌اند و این خود نمودار فرهنگ مذهبی و علاقه به شناخت ذات الوهیت و نیز شناساندن ایشان به خوانندگان و تفکر درباره‌ی او توسط این شاعران است چراکه استاد شهریار از همان ابتدای کودکی در خانواده‌ی مذهبی و متدین به دنیا آمده است و از همان کودکی با قرآن انیس بوده و مطابق با آموزه‌های آن پرورش‌یافته است پس این تدیّن و گرایش به خدا و مذهب در اشعار ایشان متجلّی است و راز عمده‌ی موفقیت شهریار نیز همین است چراکه او اشعار مذهبی را از عمق دل و سویدای جان سروده است:

وصف تو از کجا و بیان من از کجا
ای بر سریر ملک ازل تا ابد خدا
ای هرچه هست و نیست به تنهایی‌ات گوا
تنها توئی که هستی و غیر از تو هیچ نیست
یاری که هست در همه‌جا نیست هیچ جا
نه جای بی تو، نه تو را جا و این عجب

(شهریار، ۱۳۶۹:۲۹۱)

بیت‌های بالا نمونه‌ای از الهیات استاد شهریار و نجوای صمیمانه و عاشقانه‌ی او با خدای خویش است و این ایمان راسخ و اعتقاد دینی اوست که بعدها به شکل معرفت جلوه‌گر می‌شود که آن نیز نهایت مهرورزی به خدا و نگرش هنری او به الهیات است.

ولی در مقابل این الهیات اسلامی شهریار الهیات مسیحی رابرت فراست قرار دارد که هرچند او نیز به معرفت‌ورزی درباره‌ی خدا یا الهیات معتقد اســت و آن را در شــعر خویش نیز به تصویر کشیده ولی برداشت او از خدا نه آن برداشت شهریار است زیرا که او خدا را دانا و توانای مطلق نمی‌داند، خدا در الهیات غرب یا در مســیحیت نیمه خداســت و بیشتر به شکل انسان و بشر اســت زیرا آن‌ها قائل به تثلیت هستند (پدر، پســر، روح‌القدس) البته غســل تعمید دادن رابرت فراست در سال ۱۸۹۲ در کلیسای ســویدنبرگ توسط مادرش نشــان می‌دهد که او نیز چون استاد شهریار در خانواده‌ای مذهبی پرورش‌یافته اســت. خانواده‌ی فراســت نیز به مذهب خویــش که همانا دین مقدس مســیحیت بوده پایبند بوده‌اند و این خدا گرایی و مذهب در اشــعار ایشان نیز وجود دارد البته به شکلی دیگر و با روایتی متفاوت.

رابرت فراســت در شــعر «نقاب عقل» هم به خداشناســی خویش اشاره داشته و هم قبول کردن معاد را نشــان داده یعنی آخرت‌شناســی؛ و نیز در شــعر «پیک بدخبر» به مسیح‌شناســی نیز اشاره‌کرده است؛ یعنی او موضوعات الهیات را در اشعار خویش آورده اســت، اما آنچه مهم اســت نوع دیدگاه و برداشــت او از این مسائل است که با دیدگاه و برداشت استاد شــهریار متفاوت می‌نماید. او تربیت‌یافته‌ی الهیات مسیحیت و استاد شهریار پرورش یافته‌ی الهیات اسلامی است. البته اصل دین یکی است و این پیروان و نوع نگاه و طرز تفکر آن‌هاست که ادیان را از هم جدا می‌سازد؛ و این تفاوت دیدگاه‌ها و برداشت‌ها در اشعار استاد شهریار و رابرت فراست نیز متجلّی شده است.

الهیات در اشعار استاد شهریار قابل‌توجه است ایشان علاوه بر خداشناسی و نجوا و راز و نیاز با خدا، عشق و ارادت خویش را به پیامبر (ص) و ائمه معصومین نیز نشان داده است و در مدح و ثنای آنان نیز اشعاری زیبا و نغز دارد. ایشان در مدح حضرت محمد (ص) و ستایش مقام و جایگاه ایشان چنین می‌گوید:

ببین که سر به کجا می‌کـــشد مقام محـــمد

ستون عـــرش خدا قـــائم از قـــیام محمد

پـــرنـــده پر نتـــواند زدن به بام محـــمد

به‌جز فرشـته‌ی عرش آشیـــان وحـــی الهی

بمـــیرد آتـــش دوزخ به احـــترام محـــمد

حریم حرمتش این بس که در شفاعت محشر

(شهریار، ۹۷:۱۳۶۹)

رابرت فراست نیز پیامبر خود، حضرت عیسی (ع) را چنین توصیف می‌کند:

And though a god was the father.

And nobody else at fault.

And the child that came of the princess

Established a royal line.

And his mandates were given heed to

Because he was born divince

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

هرچند پدر کودک، یکی از خدایان بود

و گناه از کس دیگر نبود، ...

کودکی که از آن شهزاده به دنیا آمد

دودمان شاهانه‌ای را بنیاد نهاد

و به حکمش گردن نهادند،

چون فرزند خدا بود...

(گزیده اشعار، ۲۰۳:۱۳۸۰)

شـــهریار صلای پروردگارش را با جان و دل می‌شـــنود و به آن پاسخ می‌دهد؛ و از دوری و دل‌تنگی روح و جانش که از اصل خویش دورافتاده شـــکوه می‌کند و آرزوی لقاء محبوب خویش را دارد.

صلا بزن که به جان می‌خرم بلای تو را
دلم جـــواب بلی می‌دهـد صلای تو را
نه ابتـــدای تو دیـــدم نه انتـــهای تو را
به زلف گو که ازل تا ابد کشاکش توست
وفا نمـی‌کند این عمـرها وفـــای تو را
کشم جفای تو تا عمر باشدم، هرچـــند
که داده با دل من وعده‌ی لقـای تـو را
خوشا طلاق تن و دلگشا تـلاقی روح

(شهریار، ۹۶:۱۳۶۹)

فراســـت نیز که خود را آشـــنا با شب می‌خواند و در دل شب صداهایی را می‌شنود برای خدای خویش مقامی برتر و بالاتر تصور می‌کند و می‌گوید.

A voice said, Look me in the stars
And tell me truly, men of earth,
If all the soul- and- body scars
Were not too much to pay for birth.

آوازی گفت: مرا در ستاره‌ها ببینید،
ای مردمان زمین، و به من راست بگویید.
آیا این‌همه زخمگاه در جسم و جان برای زاییده شدن

بهایی بیش‌ازاندازه سنگین نبوده است.

(گزیده اشعار، ۲۱۶:۱۳۸۰)

ستاره ازجمله نمادهایی است که فراست برای بیان اندیشه‌هایش در باب امور ابدی از آن سود می‌جوید؛ و در این شعر صدای خدای خویش را از ناخودآگاه و عمق جان خویش می‌شنود و او را همپایه ستاره‌ها و دست‌نیافتنی می‌بیند ولی در نظر او انسان برای زندگی کردن در زمین بهایی بیش ازاندازه سنگین را متحمل شده است. حال آنکه استاد شهریار این بهای سنگین و درد دوری را به امید لقای محبوب و رسیدن به او تحمل می‌کند. ولی فراست پرداخت بهای سنگین برای زندگی را بیهوده و واهی می‌داند شاید علت این طرز تفکر این است که او مشتاق دیدار محبوب نیست و یا اصلاً امیدی به دیدار حق ندارد. چون در باورهای فراست خدا دارای صفات انسانی است و حتی مانند انسان گاهی اوقات صفات زشتی همچون عصبانی شدن را نیز دارد. پس این خدای فراست نه آن خدای شهریار است که به خاطر دیدار او هرگونه غم و ناراحتی را تحمل می‌کند. فراست در شعر «پروانه من» آنگاه که از تماشای پرواز پروانه و بال‌های زیبای او به وجد می‌آید می‌گوید:

It Seemed God let thee flutter from his gentle clasp

Then fearful he had let thee win.

Too far beyond him to be gathered in,

Snatched thee, o'ereager, with ungentle grasp.

گویی خداوند، تو را از انگشتان پرمهر خود

رها کرده بود تا پرواز کنی

و سپس، از بیم آنکه مبادا از دسترسش بیرون شوی

باز مشتاقانه، با خشونت تو را به چنگ آورده بود.

و این خشونت خدای فراست است که در پایان شعر منجر به مرگ پروانه می‌شود. (گزیده اشعار، ۵۴:۱۳۸۰)

شهریار در اشعار خویش علاوه بر توصیف و ثنای خدای خویش به توصیف پیامبر و ائمه اطهار (ع) نیز پرداخته است و این از ایمان و عشق و علاقه‌ی او خبر می‌دهد که بعدها همین ایمان راسخ و اعتقاد دینی او تبدیل به معرفت شده است و راز ماندگاری و دل‌نشین‌تر بودن اشعار استاد شهریار در همین معرفت قلبی و دل آگاه و بیدار اوست چیزی که در اشعار رابرت فراست کمتر به چشم می‌آید؛ و در صورت مشاهده نیز کامل و جامع نیست.

بررسی تطبیقی مفاهیم فلسفی در اشعار استاد شهریار و رابرت فراست

استاد شهریار و رابرت فراست هر دو از مضامین فلسفی در شعر خویش استفاده نموده‌اند. ولی نوع نگاه آن‌ها به فلسفه با یکدیگر متفاوت است چراکه آموزه‌های فلسفی در شرق با آموزه‌های فلسفی در غرب متفاوت هستند. فلسفه‌ی غرب با انبوه پرسش‌ها روبه‌رو است ولی پاسخ جدی و مورد وفاق در آن وجود ندارد زیرا آنان معتقدند که حقیقت هیچ‌گاه دست‌یافتنی نیست پس به همین علت این پرسش‌های فلسفی موجب اضطراب و نگرانی و سردرگمی آنان شده است ولی عرفان اسلامی (فلسفه‌ی شرق) خواستار وصال و رسیدن به حقیقت است؛ و این وصال دررسیدن به حقیقت را از طریق عقل کل امکان‌پذیر می‌داند و عقل جزئی را از درک حقیقت عاجز می‌داند. فلسفه غرب بیشتر با مسائل درگیر است و فلسفه‌ی اسلامی تلاش می‌کند پاسخ‌ها را پیدا کند چراکه منبع موثق و قابل‌اعتمادی چون قرآن را نیز در اختیاردارد و از طریق تفکر در آیات آن می‌تواند به بیشتر و شاید تمام سؤالات اساسی زندگی بشر که همانا مفهوم فلسفی دارند نیز پاسخ بگوید. در مقایسه با رابرت فراست، استاد

شـــهریار از این درون‌مایه کمتر در اشـــعارش استفاده کرده ولی از آنجایی که فلسفه ما در تمام علوم اســـت و با هدف برطرف کردن اشـــتباهات و دشواری‌ها و پیچیدگی‌ها، ســـعی می‌کند روش تفکر و پاسخ ســـؤالات مربوط به متافیزیک و هستی‌شناسی را به انسان‌های جویای حقیقت ارائه دهد ؛پس باید که در اشعار شاعران بزرگی چون استاد شـــهریار نیز وجود داشته باشد ولی در این میان هر جا که استاد از عاجز بودن عقل از درک حقیقت سخن گفته است منظور ایشان عقل جزئی است نه آن عقلی که با شهود و ادراکات درونی همراه است ولی این شهود و ادراکات درونی در فلسفه‌ی غرب]که آن نیز از فلســـفه‌ی یونان به وجود آمده است. [پذیرفته نشده‌است پس دیدگاه و طرز تفکر این دو شـــاعر]شهریار و رابرت فراست[نسبت به مضامین فلسفی و درک آن‌ها از عقل و حقیقت متفاوت از هم می‌باشد زیرا که استاد شهریار، تربیت‌یافته‌ی فلسفه‌ی اســـلامی اســـت؛ و رابرت فراست، تربیت‌یافته فلســـفه‌ی غرب و یونانی است. رابرت فراست بیشتر تحت تأثیر فلســـفه افلاطونی است و معتقد است حقیقت قابل دریافت نیســـت و آنچه از حقیقت یک‌چیز نصیب انســـان می‌شـــود، اصل حقیقت نیست بلکه سایه‌ای از آن است]مثل افلاطون[. فراست به فلسفه علاقه‌مند است و از این مضمون تقریباً در اکثریت قریب به اتفاق اشـــعارش اســـتفاده کرده است و درجایی گفته است: «شـــعر با زیبایی آغاز و با حکمت پایان می‌یابد.» ولی در اینجا باید به تفاوت فلســـفه و حکمت نیز اشـــاره کرد. حکمت: پرسشی بنیادین مطرح می‌کند که توان پاسخگویی داشته باشد و این امر موجب آرامش می‌شود. ولی فلسفه: تلاشی است ذهنی و عقلی و استدلالی برای درک واقعیات جهان هستی در اینجا معلوم می‌شود که حکمت فراتر از فلســـفه اســـت و سرمنشأ الهی و لَدُنّی دارد و مخصوص امامان و پیامبران و اولیاء و انسان‌های والا است. در تاریخ اسلام فلسفه به‌عنوان حکمت نامیده شده است. پس به این اعتبار آنچه در غرب وجود دارد فلسفه است. نه حکمت، فلسفه در غرب ملموس

شده ولی حکمت ملموس نمی‌شود. «غرب جدید با فلسفه گره‌خورده است و چهره‌ی عمیق دنیای جدید را می‌توان در فلسفه‌ی غربی متصور دید. در دوره‌ی مدرن، فلسفه دنیایی شـــده اســـت و حکمت را در زمین جســـتجو می‌کند. نه در عالم بالا؛ و این از تبعات دنیای مدرن است» (www.noormags.ir).

از این توصیفات چنین برمی‌آید که رابرت فراست پیرو مکتب «اگزیستانسیالیسم» باشد؛ زیرا او می‌خواهد از ورای طبیعت با حقیقت تماس مستقیم داشته باشد. ولی اهمیت عقل را در کشـــف حقایق نادیده گرفته است و بارها و بارها در اشعارش به دست‌نیافتنی بودن حقیقت اشاره داشته است. او در یک شعر بسیار کوتاه خویش با عنوان «راز» می‌گوید:

We dance round in a ring and suppose,

But the Secret sits in the middle and knows.

ما حلقه‌وار می‌رقصیم و در گمانیم

راز در میان نشسته و می‌داند. (گزیده اشعار، ۲۱۸:۱۳۸۰)

یعنی ما به دنبال راز هســـتی هســـتیم و دربی آن می‌گردیم حال آنکه راز هســـتی دست‌نیافتنی است و درجایی نشسته و ما را می‌نگرد؛ و این، آن سردرگمی و اضطرابی است که از بی‌پاسخی به سؤال فلسفی است که در فلسفه غرب وجود دارد.

استاد شهریار نیز در اشعار خویش به ناقص بودن عقل برای درک حقیقت اشاره‌کرده است اما او راه‌حل این مسئله را نیز در شعر خویش آورده است.

کـــمال مطـــلق گـــیتی کـــجا توانی یافـت

به هوش باش که با عقل و حکمت محدود

کلید عـــشق به صـــندوق ما تـــوانی یافت

به روی عقل تو درهای معرفـت بسته است

(شهریار، ۱۳۶۹: ۱۲۰).

رابرت فراست در شعر «خرس» به قفس بودن دنیا اشاره‌کرده و می‌گوید:

Men acts more like the poor bear in a cage.

رفتار آدمی همچون رفتار خرس درمانده‌ای است که در قفس افتاده.

او به ناسازگاری عقل و عشق (احساس) نیز اشاره‌کرده و می‌گوید:

His mood rejeching all his mind suggests

هرچه عقلش بگوید، احساسش رد می‌کند.

در این شـــعر فراست به فلســـفه غرب که همانا از فلسفه مشائیان و اشرافیان یونان سرچشمه گرفته اشاره دارد.

He paces back and forth and never rests

Or if he rests from scientific tread.

پیش می‌رود و پس می‌رود

یا اگر از راهپیمایی عالمه بازایستد.

که به فلســـفه‌ی ســـقراطی یا مشائیان اشـــاره دارد و با کنایه از آن سخن می‌گوید و درجایی از این شعر گفته است:

At one extreme agreeing with one Greek

At other agreeing with one ther Greek.

در انتهای یک‌سو با یک یونانی موافق است

و در انتهای سوی دیگر، با یونانی دیگر.

که در اینجا منظور او از یونانی سقراط و از یونانی دیگر افلاطون است و در پایان شعر نیز هردو مکتب فلسفه‌ی غرب را به نام می‌گوید:

A baggy figure, equally pathetic

When sedentary and when peri

شکل کیسه‌مانندی است که درهرحال به یک اندازه قابل‌ترحم است.

چه از ساکنان باشد و چه از مشائیان

(گزیده اشعار، ۱۸۲:۱۳۸۰)

فراست در این شعر به مفاهیم فلسفی چون قفس بودن دنیا برای انسان ـ ناسازگاری عقل و عشق و نیز به مکتب‌های فلسفی اشراقیان و مشائیان اشاره‌کرده است ولی راه‌حلی که پاسخی برای این سردرگمی‌ها باشد را نمی‌آورد؛ زیرا در مکتب‌های فلسفی آن‌ها اصلاً جوابی برای سؤالات فلسفی انسان وجود ندارد.

در برابر استاد شهریار هرجایی از شعرش که از مفاهیم و مضامین فلسفی استفاده کرده حتماً بلافاصله و یا در پایان شعرش پاسخی برای روشن ساختن آن مسائل آورده است که از آموزه‌های فلسفه‌ی اسلامی او نشأت گرفته است و هم انسان را به تفکر و تدبّر در این نوع مسائل دعوت می‌کند و هم اینکه او را از بلاتکلیفی و بی‌جوابی و اضطراب نجات می‌دهد.

مکافاتش بهشت جاودانی

جهان زندان آزاده است لیکن

زمقصد بازدارد کاروانی

به دنیا دل مده کاین کاروانگاه

گرت ایمان، به دردش درنمانی

همان دردیست بی‌درمان ولیکن

خراب‌آباد دیدم عمر فانی

اگر گنج بقا خواهی فنا شو

(شهریار، ۱۰۰:۱۳۶۹)

بررسی تطبیقی مفهوم عشق در اشعار محمدحسین شهریار و رابرت لی فراست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استاد شهریار و رابرت فراست از مضامین عاشقانه در اشعار خویش بسیار سود برده‌اند و تخصص هردو در سرودن اشعار عاشقانه می‌باشد. اشعاری که بیش‌ترین تأثیر را در خواننده می‌گذارد و او را به ستایش شاعر و مقام عشق وامی‌دارد. در طول تاریخ ادبیات ایران و جهان عشق ازجمله مضامین مهم و زیبا و تأثیرگذار شاعران بوده است؛ زیرا در جهان کیست که در دل عشقی نداشته باشد؟! خواه عشق حقیقی و خواه عشق مجازی حال‌آنکه نوع دیدگاه و نحوه‌ی ابراز آن در فرهنگ‌ها و در میان ملت‌ها متفاوت است وگرنه اصل مطلب یکی است. با توجه به نوع زندگی و اتفاقاتی که در طول حیات برای استاد شهریار پیش می‌آید ایشان را هرچه بیشتر عاشق می‌کند. همان‌طور که گفته شد عشق در هر سه نوع خود در اشعار استاد متجلّی است و نمی‌توان تشخیص داد که کدام نوع آن پررنگ‌تر از دیگری است ولی آنچه مسلم است ایشان از عشق مجاز (عشق به ثریا) به عشق حقیقی و الهی دست پیدا می‌کند و در دیوان اشعار او بیش‌ترین مضمون از آنِ عشق و انواع آن است. عشقی صمیمی و ساده و بی‌پیرایه و درعین‌حال شیرین و دل‌نشین؛ و نیز فراست که در ابتدای جوانیش عاشق الینور می‌شود و با او نیز ازدواج می‌کند و پنج سال عاشقانه زندگی می‌کنند ولی بعد از مرگ فرزندش «الیوت» ورق برمی‌گردد و عشق معنوی آن‌ها از بین می‌رود ولی فراست پس از مرگ همسرش بار دیگر عاشق منشی خود «کاتلین موریسون» می‌شود؛ و باوجودی که او عشق فراست را قبول نمی‌کند ولی فراست ۲۵ سال آینده‌ی زندگی‌اش را با عشق او سر می‌کند.

هردو شاعر به عشق نگاهی زیبا ولی محزون و غمگینانه و غریب دارند اما این حزن و اندوه، غمی شیرین است. شهریار درجایی با اشاره به عشق در زندگی‌اش و انس و الفتی که از اوان جوانی با آن داشته می‌گوید:

باغم عشق زاده و باغم عـــشق داده جـــان

نقش مزار من کنید این دو سخن که شهریار

(شهریار، ۱۳۶۹:۳۳۹)

و رابرت فراست نیز در این زمینه می‌گوید:

I, And were an eqitaph to be my story

I'd have a short one ready for my own.

I would have written of me on my stone:

I had a lover's quarrel with the world.

اگر بخواهند که سرگذشت من بر سنگ مزارم نوشته شود.

من خود آن را در عبارتی کوتاه آماده دارم.

دلم می‌خواهد که بر سنگ مزارم بنویسند.

که نزاع من با دنیا نزاع عاشق با معشوق بود.

(گزیده اشعار، ۱۳۸۰:۲۰)

البته غم عشق شهریار و جدال عاشقانه فراست با دنیا، نوعی از فضای صمیمیت و لذت را در اشـــعار آن‌ها تداعی می‌کند؛ زیرا این عشق است که انسان را از خودبینی و نخوت نجات می‌دهد و او را جاودانگی می‌بخشـــد و معنابخش زندگی است. معشوق زمینی به شهریار روی خوش نشان نداده است.

همخانه‌ی حرمانم و همسایه‌ی حسرت

در سایه‌ی هجران توای مایه‌ی حسرت

(دیوان شهریار، ۱۳۶۹: ۲۷۱).

و یا در شعر «ناله‌ی ناکامی» از معشوق گلایه می‌کند و می‌گوید:

حیف از آن عمر که در پای تو من سرکردم

بروای ترک که ترک تو ستمگر کردم

(همان: ۲۷۲).

و یا در شعر «یار قدیم» این‌گونه از معشوق بی‌وفای خویش یاد می‌کند:

یادش بخیر، گرچه دلم نیست شاد از او

یادم نکرد و شاد، حریفی که یاد از او

بیدادگر بتی است بت من، که داد از او

در روزگار خسرو دادار دادگر

(همان: ۲۸۸).

رابرت فراست نیز مضمونی شبیه به این نوع نگرش را در شعر «باد و گل کنار پنجره» آورده است.

Lovers, forget your love,

And list to the love of these.

She a window flower,

And he a winter breeze.

ای عاشقان عشق خود را فراموش کنید.

و عشق این دو را گوش کنید.

معشوق، گلی در کنار پنجره بود،

و عاشق، باد زمستانی

(گزیده اشعار، ۱۳۸۰: ۳۴).

که از ناهماهنگی عاشق و معشوق و التفات نکردن معشوق به عاشق و بی‌مهری او سخن می‌گوید.

فراست در شعر «خرس» از خرس به‌عنوان سمبلی از انسان عاشق یاد می‌کند که به معشـــوق خود یعنی درخت، عشق و ارادت خویش را ثابت می‌کند. او در این شعر به ضعف و ناتوانی عقل در مقابل عشـــق اشـــاره می‌کند و از مخالفت عقل و عشق سخن می‌گوید چراکه هرچه عقل بگوید عشق با آن مخالفت می‌کند.

The bear puts both arms around the tree above her

And draws it down as if it were a lover

And its choke cherries lips to kiss good- by,

Man acts more like the poor bear in a cage

His mood rejecting all his mind suggests.

خرس، هر دو دست خویش را گرد درختی که بالای سر اوست می‌پیچد

و آن را پائین می‌کشد چنانکه گویی دلدار اوست.

و گیلاس‌های وحشی آن، لب‌هایی است برای بوسه‌ی وداع...

رفتار آدمی همچون رفتار خرس درمانده‌ای است که در قفس افتاده

و هرچه عقلش بگوید احساسش رد می‌کند

(همان: ۱۷۸).

شـــهریار نیز در اشعارش به خوار و زبون بودن عقل در مقابل عشق اشاره کرده و چنین می‌گوید:

اگر به دست من افتـد زعمر رفته زمامی

زمام عقل نخواهم به دست عشق سپردن

(دیوان شهریار، ۱۳۶۹: ۱۲۰).

بردی نداشت، دست دل پاکـــباز من

گرنه بساط عقل نمی‌باخـتم به عشق

(دیوان شهریار، ۱۳۶۹: ۲۸۵).

چهره‌ی معشوق زمینی شهریار همان چهره‌ی عشق جوانی شاعر است و در بیشتر موارد بی‌وفایی‌ها و نامهربانی‌های او را توصیف کرده است.

به سنگ تفرقه زد شـیشه‌ی محبت من

شکست آن مه بی‌مهر عهد صحبت من

(همان: ۲۷۳).

و گاه زبان به طعن و سرزنش او می‌گشاید.

که با خـیال تو کارم به کارزار کشید

زبی‌وفایی تو کـار من چـنان شد زار

میان شهر در این گیرودار جار کشید

برو که قصه‌ی بدقولی تو را خواهم

(همان: ۱۷۶)

ولی معشـــوق حقیقی او فقط یک چهره دارد و آن‌هم قابل وصف نیست و همیشه او را می‌ستاید.

چشمی نبود تا که تماشا کند کسی

آئینه‌ی جـــمال ازل بود عشق من

(همان: ۳۴۷).

عشق فراست عشقی زمینی و مادی است و فقط یک صورت دارد. فراست، عاشق و معشـــوق را نه به‌صورت واقعی بلکه در قالب سمبل و از زبان سایر عناصر توصیف می‌کند. او یک‌بار معشوق را تیرک میانی چادر و بار دیگر او را در قالب درخت، زمانی

او را به شکل گل کنار پنجره و زمانی آن را گل سرخ و... می‌داند.

فراســت در شــعر «نگاه این دو به آن دو» بیدار شدن حس عشق و دوست داشتن واقعی و آموزش آن را در دســت طبیعت می‌داند. در این شــعر آن دو آهوی نر و ماده بودند که آتش عشــق را در دل آن دختر و پسر جوان روشن‌تر کردند و در پایان شعر نیز بر جایگاه و سخاوتمندی زمین در دادن عشق به آن‌ها تأکید کرده است.

و زمین در یک لحظه مهربانانه

بدیشان امید داده بود که عشق را بدان‌ها بازگردانده است.

(مجموعه اشعار رابرت فراست، ۲۸۲:۱۹۴۰)

او بار دیگر در شعر «درختان غان» به زمین به‌عنوان جایگاهی برای عشق ورزیدن اشاره کرده است؛ و این خود گواهی بر زمینه و مجازی بودن عشق فراست دارد.

فراست در شعر «خاکساز» چهره‌ای از زندگی را که در آن عشق معنوی از بین رفته، تجســم نموده است و خواسته است ارزش عشق را در زندگی یادآور نشود. مادامی‌که بین این زوج عشــقی بوده است زندگیشان نیز آرام و عاشقانه بوده است ولی با مرگ عشق معنوی که به دنبال مرگ فرزند در بین آن‌ها به وجود آمده بود زندگیشان از هم پاشیده و رنج‌آور شده بود.

ایشــان در اشعار عاشــقانه خویش و بخصوص در شــعر «تلفن» به ارتباط روحی عاشق و معشوق تأکید می‌کند و می‌گوید:

هنگامی‌که سر را به‌سوی گلی خم کردم

صدای تو را شنیدم

چه گفتی؟ آیا مرا به نام صدا زدی

یا اینکه گفتی ـ

کسی گفت «بیا» ـ هنگامی‌که سرم را خم کرده بودم این را شنیدم.

ـ من در دل شاید چنین گفته باشم، ولی بر زبان نیاوردم

ـ خوب من هم آمدم

(گزیده‌ی اشعار، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

بخش‌های پایانی این شـــعر گفتگوی بین عاشـــق و معشـــوق را بیان می‌کند، یعنی آن‌چنان ارتباط روحی عمیقی بین آن عاشـــق و معشوق وجود داشته است که بدون بر زبان آوردن عشـــق و دوســـت داشتن از جانب معشـــوق]که تنها در دل او را صدا زده بود[عاشق صدای او و پیام عاشقانه‌ی او را از طریق ارتباط روحی خویش با معشوق به‌درستی درک می‌کند.

شهریار نیز به ارتباط روحی و نزدیک عاشق و معشوق در شعر «زفاف شاعر» اشاره می‌کند و می‌گوید:

به خشت نیز دریغ آمدم، نوازش سر

شب زفاف تو کز خـــاک داشتم بستر

به دم زدن همه آهم به‌سان آهنـــگر

بسان کوره آهنگرم درون می‌سوخت

که کس مباد چومن از عروسی تو خبر

خـبر زخویشتنم در عزای عشق نبود

(دیوان شهریار، ۱۳۶۹: ۵۶۰).

که این عاشـــق و معشـــوق در عشق (مجازی) شـــهریار، تصویری از خود او و ثریا است یعنی زبان حال و احساس واقعی خویش را از ازدواج معشوقش با دیگری بیان داشـــته است. در این زمینه شـــهریار از مکتب وقوع یا واقعه‌نویسی استفاده کرده است یعنی از خود و زندگی خود برای توصیف مضمون شعری استفاده کرده است.

در اینجا باید خاطرنشـــان شد که عشق فراست فقط یک بُعد است که آن‌هم مجازی

و زمینی است حال آنکه عشق شهریار دو بُعدی است یعنی هم عشق مجازی که عشق خودش و ثریا را ترسیم می‌کند، عشق حقیقی و الهی که عشق خود و معبودش را بیان می‌کند که همگی واقعی و عینی هستند و نیاز به تأویل و تفسیر زیادی ندارد، یعنی ساده و قابل فهم است. حال آنکه فراست برای معشوق خویش از سمبل‌هایی چون گل سرخ ـ درخت ـ آهو ـ گل پشت پنجره ـ تیرکی از جنس درختی همیشه‌سبز و... یاد می‌کند.

نتیجه

در تحقیق حاضر سعی شده است به بررسی تطبیقی برخی از بن‌مایه‌های شعری مثل الهیات، فلسفه، عشق در اشعار استاد شهریار و رابرت لی فراست پرداخته شود. چراکه به‌تناسب علایق، نوع زندگی و دیدگاه‌های هریک از این شعرای بزرگ، نوعی شباهت در اشعار ایشان ازلحاظ پرداختن به این مضامین احساس می‌شد. اولین نقطه‌ی اشتراک اشعار استاد شهریار و رابرت فراست در پرداختن به درون‌مایه فلسفی می‌باشد چراکه هردو شاعر از این مضمون در اشعار خویش بسیار بهره گرفته‌اند و این نیز به‌تناسب علاقه‌ی هردو شاعر به مسائل فلسفی است که سؤالات اساسی هر انسانی را تشکیل می‌دهد. لیکن نوع نگاه این دو شاعر به فلسفه ونیز پاسخ به این نوع سؤالات، متفاوت از یکدیگر است. رابرت فراست در به‌کارگیری این بن‌مایه گوی سبقت را از استاد شهریار ربوده است ایشان از این درون‌مایه بیشتر و بسیار استادانه استفاده نموده است چراکه فراست خود در این زمینه می‌گوید: «شعر با زیبایی و خیال آغاز می‌شود و با حکمت پایان می‌یابد.» حکمت و فلسفه یک تفاوت اساسی باهم دارند و آن این است که حکمت، فراتر از فلسفه است و سرمنشأ الهی و لدنّی دارد. ولی فلسفه تلاشی ذهنی و عقلی و استدلالی برای درک واقعیات جهان است. پس منظور رابرت فراست از «حکمت» همان «فلسفه» است. ولی «فلسفه اسلامی» استاد شهریار و فلسفه‌ای که

در غرب وجود دارد نیز متفاوت است زیرا در فلسفه‌ی اسلامی به سؤالات انسان پاسخ داده می‌شـود و او به‌نوعی آرامش می‌رسد درسـت مثل اشعار استاد شهریار که سؤال فلسـفی را که خود در یک بیت طرح می‌کند در همان شـعر نیز به آن پاسخ می‌گوید. ولی در شـعر فراست معمولاً نوعی تشـویش و نگرانی و اضطراب وجود دارد و این به خاطر پاسـخ ندادن به سـؤالی است که خود در آغاز شـعر ذهن خواننده را به آن مشـغول کرده است زیرا فلسـفه‌ی غرب که رابرت فراست نیز متأثر از آن است عقل را از پاسـخ دادن به آن و از رسـیدن به حقیقت عاجز می‌داند پس فلسـفه‌ی غرب با انبوهی از پرسش‌ها روبه‌روست و چون پاسخی برای آن نمی‌یابند پس هم خود و هم خوانندگان را دچار نوعی سـردرگمی و اضطـراب می‌کنند و این یکی از ویژگی‌های شعری فراست است.

دومین درون‌مایه‌ای که در اشعار استاد شهریار و رابرت لی فراست مورد مقایسه و بررسی تطبیقی قرارگرفته است عشق است. هردوی این شعرای بزرگ از درون‌مایه‌ی عشـق به میزان زیادی استفاده نموده‌اند به‌طوری‌که حجم قابل‌توجهی از اشعارشان در این مضمون است و به‌نوعی تخصص هردو در سرودن اشعار عاشقانه است. عشق در تمام طول تاریخ و در میان همه‌ی اقوام و ملت‌ها وجود داشـته و دارد. حال آنکه نوع نگرش به آن و نیز ابراز آن در جوامع مختلف متفاوت است و نیز دیدگاه‌های مختلفی در آن باره وجود دارد. عشق انواعی دارد که از آن جمله عشق حقیقی و عشق مجازی می‌باشـد عشق مجازی که همان عشق به معشوق زمینی و یکی از مخلوقات خداست ولی عشق حقیقی همان عشق و علاقه به معشوق ازلی و ابدی و خالق همه جهان است و این عشقی است که در فرهنگ اسلامی ما موردتوجه و تحسین بوده است و همچون ودیعه‌ای اسـت که از طرف خدا به برخی از بندگانش ارزانی می‌شـود. در شعر استاد شـهریار هر دو صورت این عشق‌ها وجود دارند عشق دوران جوانی او عشق مجازی

بوده و زمینه‌ای برای رسیدن به عشق حقیقی که پس از ناکامی عشق جوانی او در زندگی استاد شهریار به وجود آمد و بعدها تبدیل به معرفت شده و بخش قابل‌توجهی از عاشقانه‌های استاد شهریار را به خود اختصاص داده است و موجب ماندگاری و جاودانگی اشعار استاد شهریار شد. ولی عشقی که در اشعار رابرت فراست وجود دارد فقط از نوع عشق مجازی و زمینی می‌باشد چراکه عشق حقیقی و آسمانی در آموزه‌های دینی ایشان وجود ندارد.

از دیگر درون‌مایه‌های موردبررسی الهیات بوده است که بخشی از شعرهای استاد شهریار به این درون‌مایه اختصاص دارد و گیراتر و دل‌نشین‌تر و پرسوز و گدازتر هستند. اشعاری با مضمون راز و نیاز و درد دل کردن با خدا ـ مدح و ثنای پیامبران و ائمه و اظهار ارادت و دوستی به آن‌ها که تأثیر عمیقی بر روح و روان انسان می‌گذارد و دل و روح خواننده را با خود همراه کرده و وجدان او را بیدارتر و احساساتش را لطیف‌تر می‌کند و این نیز از نوع تربیت خانوادگی و مذهب و محیط زندگی شاعر نشأت گرفته است. چیزی که در اشعار فراست تا این حد قوی نیست و تأثیرگذاری زیادی نیز بر روی خواننده ندارد. چراکه فراست نیز در اشعار خود به خدا و حضرت ایوب و پیامبرش (حضرت مسیح (ع)) اشاره‌ای کرده و نیز از معاد و شیطان و خدا صحبت کرده ولی در بیان این مضامین بسیار محتاط عمل کرده گویی از بیان آن نوعی ترس یا نگرانی داشته است و این نیز به دلیل نوع مذهب و نگرش ایشان به آن است و چنان‌که باید و شاید بر دل نمی‌نشیند و تأثیرگذاری زیادی روی خواننده ندارند.

منابع

۱ـ امامی، نصراله (۱۳۷۷)، مبانی و روش‌های نقد ادبی، تهران: نشر جامی.

۲ـ امینی، بابا (۱۳۸۳)، داستان زندگی و سیر و سلوک استاد شهریار، قم: نسیم حیات.

۳ـ انوشه، حسن (۱۳۸۰)، دانشنامه ادب فارسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، جلد اول.

۴ـ پیرمحمدی، ناصر (۱۳۷۷)، آخرین سلطان عشق، قم: نشر دارالنشر اسلامی.

۵ـ حاجی محمدی، بهروز (۱۳۸۸)، انسان در شعر رابرت فراست، تهران: انتشارات ققنوس.

۶ـ حدیدی، جواد (۱۳۷۳)، از سعدی تا آراگون، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۷ـ حریری، ناصر (۱۳۶۹)، درباره‌ی هنر و ادبیات، بابل: انتشارات نگاه.

۸ـ زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸)، نقش بر آب، تهران: انتشارات سخن.

۹ـ سالمن پراور، زیگبرت (۱۳۹۳)، درآمدی بر مطالعات ادبی تطبیقی، ترجمه: علیرضا انوشیروانی، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.

۱۰ـسعدی شیرازی(۱۳۸۷)، گلستان سعدی، تهران، نشر مهر آمین.

۱۱ـ شعردوست، علی‌اصغر (۱۳۹۰)، در مکتب شاعران آذربایجان از قطران تا شهریار، تهران: نشر شهریاران.

۱۲ ـ شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، انواع ادبی، تهران: انتشارات فردوسی.

۱۳ـ شهریار، محمدحسین (۱۳۶۹)، کلیات دیوان شهریار، تهران: انتشارات نگاه.

۱۴ـ شهریار، محمدحسین (۱۳۸۶)، کلیات دیوان شهریار، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه زرین، چاپ سی‌ویکم.

۱۵ـ صفاری (صورتگر)، کوکب (۱۳۵۷)، افسانه‌ها و داستان‌های ایرانی در ادبیات انگلیسی، تهران.

۱۶ـ طه، ندا، (۱۳۸۳)، ادبیات تطبیقی، ترجمه: هادی نظری منظم، تهران: نشر نی.

۱۷ـ مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۳۷)، بهترین اشعار رابرت فراست، تهران: انتشارات سخن.

۱۸ـ مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۸۰)، گزیده اشعار رابرت فراست، تهران: انتشارات سخن.

۱۹ـ مشرف، مریم (۱۳۸۹)، مرغ بهشتی، تهران: نشر ثالث.

۲۰ـ مؤتمن، زین‌العابدین (۱۳۶۹)، تحول در شعر فارسی، تهران: انتشارات طهور.

۲۱ـ میرصادقی، جمال (۱۳۸۵)، ادبیات داستانی، تهران: نشر صفا.

۲۲ـ میرصادقی، میمنت (۱۳۷۳)، واژه‌نامه‌ی هنر شاعری، تهران: انتشارات صفا.

۲۳ـرابرت لی، فراست(۱۹۴۰)، مجموعه اشعار، آمریکا.

مقالات:

۱ـ اوحدی، مهرانگیز (۱۳۷۷)، مغالطه‌های شاعرانه، مجله گلستانه، شماره ۲۲: ۵۳ـ۴۸.

۲ـ پروینی، خلیل (۱۳۸۹)، نظریه‌ی ادبیات تطبیقی اسلامی گامی در راستای آسیب‌زدایی از ادبیات تطبیقی، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی: ۱۴.

۳ـ حسن‌زاده، علی (۱۳۸۹)، نقدی فرمالیستی بر شعر راهی که اختیار نکردم، مجله کتاب ماه ادبیات، شماره ۱۵۳: ۳۹ـ۳۳.

۴ـ شمیسا، سیروس (بی‌تا)، سفر به فراسو، کیهان فرهنگی، شماره ۷۴: ۳۲.

۵ـ صدری‌نیا، باقر (۱۳۸۲)، جلوه‌های رمانتیسم در شعر شهریار، پایگاه تخصصی مجله نور، شماره ۱۸۸: ۲۴.

۶ـ علوی، جلال (۱۳۷۳)، برگ‌ها هرگز نمی‌میرند، مجله ادبستان فرهنگ و هنر، شماره ۵۲: ۹۲.

۸ـ قاسمی، ضیاء (۱۳۸۳)، رابرت فراست شاعر طبیعت و زندگی، مجله گلستانه، شماره ۵۷: ۱۵ـ۱۲.

۹ـ مقدادی، بهرام (۱۳۶۸)، فراست شاعر زمزمه‌ی جویبارها، کیهان فرهنگی، شماره ۶۶: ۴۸.